



آئینه دار ایمان و یقین...

مرحوم حجت الاسلام المسلمین سید علی اکبر ابوترابی

درآمد:

آنچه در پی می آید ملخصی از بیانات سید آزادگان مرحوم حجت الاسلام و المسلمین سید علی اکبر ابوترابی است که در مورخه ۶۷/۱۱/۱۷ در جمع گروهی از آزادگان بیان داشته است. آن مجاهد بزرگ در تبیین صفات اهل تقوا به بیان خاطراتی از سلوک مبارزاتی شهید سعیدی پرداخته است که می تواند جلوه هایی از منش آن پیکارگر سترگ را نمایان سازد.

این نور جلوه گر است و به هر راهی که دعوت می کنند به خدا می رسد، در سایه به وجود آمدن یک چنین شرایطی این دل های مرده زنده بشود...

اگر در این حرکت ایمانمان را کامل کردیم، فیض برده ایم و بهره ای نصیبمان شده، اما اگر خدای ناکرده نتوانستیم این بهره را از این حرکت بگیریم، از وجود نازنین امام و از انسان های مؤمن و مخلصی که این چنین چراغی روشن کردند بی بهره و محروم شده ایم و باز مانده ایم، چه انسان های مخلص و صادقی را کنار خود و در جامعه مان دیدیم! آری چنین بندگان مخلص و پاکی داشتی و ما از دیدار و زیارت و آشنایی با آنها محروم بودیم؟ ای پروردگار! در سایه ایمانم به توبه این معرفت و کمال می توان دست پیدا کرد؟

بله: اگر از این شعله برافروخته شده بهره ای بردیم و ایمانمان به مرحله عالی تری رسید، باید خدای را شکر کنیم و تمام همتان در درجه اول روی این گذاشته شود. درست است که ما خواستار خیلی نعمت برای بندگان خدا هستیم، اما به ایمان خودمان در درجه اول، در سایه این شعاع از رحمت الهی باید اضافه شود و با مرتبه عالی تری از ایمان می توانیم وجود پرخیرتری باشیم برای جامعه مان. انسان اگر درست عمل بکند، یک لحظه به مرتبه یقینش افزوده می شود، به شرط آنکه به آنچه یقین دارد بی اعتنائی نکند، دور از انسانیت است و شایسته انسان نیست و با گذاشتن روی ارزش های انسانی است.

خدا رحمت کند مرحوم شهید آیت الله سعیدی این مرد خدا را! در تهران در خیابان شهیاز سابق (۱۷ شهرپور) یک خیابان فرعی می خورد به نام غیائی، در آن خیابان مسجدی بود به نام موسی بن جعفر (ع). آقای سعیدی بسیار آدم وارسته، اجتماعی، خوش برخورد، فعال و پار واقعی امام در آن زمان. خنده از لب ایشان نمی افتاد. هیکل او متوسط... و واقعا خنده از لبش قطع نمی شد. ایشان به یقین رسید که باید دنبال امام به حرکت در آید و حرکت کند.

سرمایه گذاری آمریکا در ایران شروع شد. این مرد خدا علاوه بر اینکه مسجدشان یک پایگاهی بود، برداشتند و مسئله سرمایه گذاری آمریکا در ایران و مفاسد و جنایات این را نوشتند

آب حیات به دست ما برسد و تا از این نعمت واسعه پروردگار عالم که ایمان به خداست و حرکت کردن در سایه این ایمان، محروم نمائیم و همتان این باشد.

دعای مکارم الاخلاق دعای جامع و کاملی است. برادران عزیز گاه و بیگاه که فرصت پیدا می کنید، مروری با ترجمه بشود! آنچه را که نیاز ما و نیاز هر انسان صادقی است که خواستار کمال انسانیت خودش است، تقریباً در این دعا نهفته است. تمام خون هایی که در راه به ثمر رسیدن این انقلاب و حاکمیت بخشیدن به اسلام ریخته شد، تنها این نبود که حکومتی به نام حکومت اسلامی در راس قرار بگیرد. آنها هدفشان این بود که این شعله در میان جامعه شعله ور شود، مثل یک عده ای که شب آمدند توی بیابان تاریک آن قدر زنج بردند و کشته دادند و خسارت دیدند که این بیابان تاریک را امشب روشن کنند که یک عده ای که در این بیابان راه را گم کرده اند، در پرتو این نور و روشنایی مسیر خودشان را پیدا کنند و از این درماندگی در این سرمایه سخت و بیابانی که هیچ پیدا نمی شود، جز حیوانات درنده، نجات یابند. همه برای این بود که این دل هایی را که می رفت بهمیرد و از نور ایمان تهی شود، در پرتو نور ایمان که در وجود هر فرد این نور جلوه گر است و در تمام اهدافی که اینها تعقیب می کنند و در هر چه می گویند

چند شب قبیل از دستگیریشان به پسرشان می فرمایند: اگر چند روز دیگر مسئله ای پیش آمد، مطلبی هست در لای فلان کتاب (احتمالاً تفسیر صافی) نوشته ام. بعد که فرزندشان می رود، می بیند نوشته است. من در این سفر به شهادت خواهم رسید و با یقین، به این راه قدم گذاشته ام و خدا را بر این نعمت که شامل حالم شد، شاکرم. این طور شد که حتی پسرشان به من فرمود: اگر سری بزنی نوشته موجود است که من این توفیق را پیدا نکردم.

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد و آل محمد الطیبین الطاهرین المعصومین، ربنا افرغ علینا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین. ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذهبتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب.

اللهم صل علی محمد و آل و بلغ ایمانی اکمل الایمان واجعل یقینی افضل الیقین و اتیناه بنیتی الی احسن النیات و بعملی الی احسن الاعمال.

این ایام پر فروغ و فیض بخش دهه فجر و اول ماه مبارک رجب و به احتمال قوی سالروز ولادت حضرت امام محمد باقر (ع) بر شما مبارک باشد. امیدواریم به آبروی محمد و آل محمد از بیشترین برکات و فیض و رحمت الهی، این ملت و امام و شما پیشتازان باشید! و در سایه بهره مندی از رحمت واسعه پروردگار عالم، اعمال گذشته تان مقبول و در آینده از توفیق بیشتری برخوردار باشید!

تمام سعی و تلاش انبیاء الهی و ائمه معصومین صلوا الله علیهم اجمعین، در این خلاصه می شود که نور ایمان در قلب ها بدرخشد و قلوب انسان ها به نور ایمان منور شود و در سایه منور شدن قلوب به نور ایمان، انسان از حیات حیوانی رهایی پیدا کند و به حیات انسانی که در کنارش بیشترین برکات و رحمت پروردگار عالم نهفته شده است دست یابد.

آن چنان در این راه حریص بودند و برای عرضه کردن این خدمت به جهان بشریت اشتیاق داشتند که با تمام وجود، خودشان را گویی وقف این راه کرده بودند و تا پای جانشان برای عرضه کردن این خدمت به جهان بشریت ایستادند. یکی از پیشوایان معصوم که آنچه مایه حیات ما بود و بعد از رحلت حضرت رسول گرامی اسلام (ص) به مخاطره افتاده بود، احیایش فرمودند، حضرت امام محمد باقر (ع) می باشند. بیشتر روایات و در نتیجه شاید حدود ۸۰ درصد و بلکه ۸۵ درصد از اسنادی که از مکتب حنیف اسلام، غیر از قرآن کریم برای ما باقی مانده و به دست ما رسیده، از ناحیه وجود مقدس آقا امام محمد باقر (ع) و آقا امام جعفر صادق (ع) است. تمام این تلاش پیگیر که به قیمت جان نازنین آن حضرت و بقیه اجداد طاهرین و فرزندان معصومشان تمام شد، برای این بود که این



وامضا فرمودند. وقتی تکثیر شد، گذاشتند توی پاکت و برای تمام وزرا و وکلا و امرای ارتش پست کردند. به امضای خودشان. یکی از دوستان نزدیکشان، آقای نیکنام از بیشتر اسرار ایشان مطلع بود؛ چون از همکاران نزدیکشان بود، ایشان دستگیر شد. خود ایشان فرمود: من دیدم به من کاری ندارند. همه فشارهایی که روی من می‌آورد برای این است که از برنامه‌ها و فعالیت‌هایی که این بزرگوار دارند، کسب اطلاع کنند و شاید به عده دیگری هم می‌خواستند به وسیله من دست پیدا کنند. ایشان (آیت الله سعیدی) را نگرفتند، بلکه نزدیک‌ترین فرد را گرفتند تا اطلاعات بیشتری در رابطه با ایشان و همکارانشان به دست آورند. این بنده خدا می‌فرمود: زیر فشار خردمان کردند.

ما در زندان قزل قلعه برخورد کردیم به ایشان، بعد از شهادت آیت الله سعیدی، گفت: در صدد بودم تا در اولین ملاقات به ایشان (آیت الله سعیدی) خبر بدهم. بعد از سه ماه با برادر ملاقات کردم. با لال زبانی و اشاره به او فهماندم که به ایشان (آیت الله سعیدی) بگو تمام مسائل شما لورفته و همین امروز و فردا به سراغ شما می‌آیند. برادر هم رفت و چون دوباره زمینه ملاقات بود، بعد از بیست روز الی یک ماه آمد به ملاقات، باز در همین ملاقات حضوری به من گفت: من خدمت ایشان عرض کردم. ایشان فرمودند: از راهی که پیش گرفتیم باز نخواهیم گشت. و علی الله فلیتوکل المتوکلون.

چند شب قبل از دستگیری ایشان به پسرشان می‌فرمایند: اگر چند روز دیگر مسئله‌ای پیش آمد، مطلبی هست در لای فلان کتاب (احتمالاً تفسیر صافی) نوشته‌ام. بعد که فرزندان می‌روند، می‌بیند نوشته است. من در این سفر به شهادت خواهم رسید و با یقین، به این راه قدم گذاشته‌ام و خدا را بر این نعمت که شامل حالم شد، شاکرم. این طور شد که حتی پسرشان به من فرمود: اگر سری بزنی نوشته موجود است که من این توفیق را پیدا نکردم.

مردان خدا به آن حد از ایمان و یقینشان عمل می‌کنند و ضعف و سستی از خود نشان نمی‌دهند. کسی که در این مرحله قرار گرفته باشد که نه پیغمبر خدا و نه امام معصوم و نه امام، رهبر انقلاب در ایران تشریف دارند، در این حد گام برمی‌دارد. آیا فکر می‌کنید در بقیه امور زندگیش سستی و ضعف نشان می‌دهد؟ در مقابل بقیه گناهان که شبانه روز در جلوی ما ظاهر می‌شود و چه با ما مرتکب آن بشوم، آیا فکر می‌کنید آن شخص که در مقابل اینها ضعف نشان بدهد؟ هرگز! دستگیر شدند و شکنجه ایشان سه یا پنج روز بیشتر نبود. در قزل قلعه، در دو طرف سلول بود و هر سلول روزه‌ای داشت



تقریباً به اندازه یک دانه از دبه‌های روغن که زندانی می‌توانست از همین روزنه کمی از راهرو را ببیند. بعضی از برادرانی که آنجا زندانی بودند، از جمله، یک نفر به نام آقا سیامک... از منسوبین نزدیک برادر عزیزمان آقای دکتر مسعود، ایشان توی همان بند بود. گفت: دیدم یک بزرگوار را آوردند. روز اول، صبح بردند و ظهر آوردند. روز دوم، صبح دیدم با پای خودشان می‌روند، ولی عصر روی دست آوردنش. روز سوم یا پنجم که روز شهادتشان بود، اینها ایشان را نمی‌شناختند، می‌دانستیم ایشان را برای شکنجه می‌برند. وقتی برمی‌گرداندند، در اثر شکنجه‌های بی حد دیگر توان ایستادن روی پای خودشان را نداشتند و ما این را خودمان ناظر بودیم. روز پنجم ایشان را بردند و منتظر بودیم ظهر بیاورند؛ نیاوردند. سه یا چهار بعد از ظهر آمدند با یک شتابزدگی سلول‌ها را خالی کردند. هر راهرو حدوداً شش یا هفت سلول هر طرفش داشت. همه را می‌برند توی راهروی آن طرف. فقط آقا سیامک را نمی‌برند که احتمالاً یادشان می‌رود. درهای سلول هم از بیرون چفتی داشت که می‌انداختند. ایشان گفت: یک قاشقی از یک سرباز که غذا می‌خورد به یک عنوان گرفته بودم و توی سلول من بود. با این قاشق کناره زبانه را ساییده بودم که این قاشق به آن می‌رسید. وقتی دیدم با شتابزدگی این کار را دارند می‌کنند، منتظر بودم که چه جریانی است؟ بله، آن روز بدن آن بزرگوار را بی‌رقم آوردند و به محض اینکه انداختند توی سلول، رفتند. من فوراً با همان قاشق چفت را باز کردم. یک سرگی کشیدم و دیدم همه فرار کرده‌اند. رفته به طرف ایشان. دیدم ایشان در حال سجده است و بدن نازنینش آن چنان غرق عرق شده که لباس هایش خیس خیس است. دیدم خونی از بدنش نمی‌آید، ولی چهره نازنینش خیلی کبود و سیاه شده بود... چشمانش باز و زبانش مشغول ذکر و یاد خدا بود. فقط ذکر می‌گفت. من هر چه به ایشان گفتم: یک چیزی بگوئید! چه شد؟ چه کردند؟ فقط ایشان به من نگاه می‌کرد و ذکرش از زبان نازنینش قطع نمی‌شد.

برادران عزیز! این طائران تیزپرواز، از بندگان صالح خدا، از این قفس با سلامتی، روح خویش را به در بردند و آنچه برای ما به یادگار باقی ماند، خاطره تائبانگ در سایه ایمان و معرفت کامل آنها بود و آن صداقت و اخلاص و ایثارگری و پایداری در مقابل هر چه از حق به آنها رسیده بود و چون با خدا چنین کردند و این چنین صادقانه زیستند، خداوند هم ایمان و یقین و مرتبه عالی‌ای که چنین عزتی جاودانی به آنها بخشید را بالا برد. آنچه بهره‌مست اینک، از این نورهای پاک و الگوهای ارزنده جامعه بهره‌گیریم و ایمان خود را به مرحله بالاتری بالا ببریم و بر یقین خود بیفزاییم.

اللهم صل علی محمد و آله و بلغ ایمانی کامل الایمان واجعل یقینی افضل الیقین. خدا یا ایمان ما را به کمال برسان و یقین ما را به کمال بالاتری فروزی بخش! آیا دیدن این واقعیت‌ها نمی‌تواند بر یقین ما بیفزاید؟ آیا اینها نمی‌تواند کمال بخشی برای ایمان ما باشد؟ چرا می‌تواند، ولی شرطش این است که پای آنچه می‌گوییم بایستیم. جانمان را دادیم، لب به خطا باز نکنیم! چشم به اشتباه به جایی ندوزیم! خیلی از باطل در سر نپروانیم و حرکتی برخلاف آنچه که داشتیم، دیده نشود و اگر دیده شود، هزار قطره اشک هم که بریزیم کم است. یک نفر چیزی به ما می‌گوید، چقدر می‌سوزیم؟ برای کمترین خطای خودمان اگر هزار مرتبه بیش از آن بسوزیم سزاست. برای کمترین خطای خودمان اگر این طور بودیم، به خدا یقین داشته باشیم بریقینمان افزوده می‌شود و زمینه‌اش را خودش فراهم می‌کند.

یکی از برادران عزیزمان در سنین ۲۴ سالگی، راستی شایسته و صادق بود. بنده خودم راهی را که او رفت، هیچ وقت نرفتم و نخواهم رفت. من کاملاً با او آشنایی داشتم. خیلی صداقت داشت! آن وقتی که این فکر را کرده بود، حدوداً سه ساله بود. با

آن سن، یکپارچه ایمان بود. الان شاید سی و خردهای از سن او می‌گذرد، گفت: یکمرتبه توی ذهنم آمد (من نمی‌گویم این راه را بروید! خطاست. این راه خداشناسی نیست)، گفتم: خدایا! قلب من می‌گوید: خدا! اما راستی خدا، تو هم به یاد این بنده‌ها هستی؟ من که راستی می‌گویم: «خدا، خدایا! اگر تو هم به یاد بنده‌ها هستی، من می‌روم به طرف صحن معصومه ۱۰ تومان بیاید توی جیب من. گفت: به حق فاطمه معصومه، هنوز به وسط راه نرسیده بودم، یک نفر آمد دست داد و رفت. دست باز کردم دیدم ۱۰ تومان توی دستم است. نمی‌گویم از این سمت بروید! راه غلطی است، ولی او واقعا یکپارچه بنده خدا بود. یکدفعه به دلش آمده بود و این کار را کرد.

برادران عزیز! به هر کجا که چشم باز کنیم، شرایطی فراهم است که می‌تواند یقین ما را تا مراحل زیادی بالا ببرد. به شرط اینکه پایه‌های قبلی خراب نشده باشد. اگر خراب شده باشد

آقای نیکنام که دستگیر شد. خود ایشان فرمود: من دیدم به من کاری ندارند. همه فشارهایی که روی من می‌آورد برای این است که از برنامه‌ها و فعالیت‌هایی که این بزرگوار دارند، کسب اطلاع کنند و شاید به عده دیگری هم می‌خواستند به وسیله من دست پیدا کنند. ایشان (آیت الله سعیدی) را نگرفتند، بلکه نزدیک‌ترین فرد را گرفتند تا اطلاعات بیشتری در رابطه با ایشان و همکارانشان به دست آورند. این بنده خدا می‌فرمود: زیر فشار خردمان کردند.

گیرنده‌های ما نمی‌گیرد. چشم می‌بند، گوش می‌شوند، اما روح مطلب را که باید جام من بگیرد، نمی‌گیرد؛ چرا که من پایه‌های یقین قبلی را خراب کرده‌ام. تمام خدا خدا کردن ما و علی‌علی کردن و مهدی مهدی کردن و ائمه ائمه گفتن ما برای این است که از پرتو آنچه که آنها عرضه کرده‌اند در ایمان به خدا بهره ببریم. برای رسیدن به این هدف، باید آنچه را که به یقین رسیدیم، در همان حد عمل بکنیم. امام می‌فرماید: من در عمرم نترسیدم. نمی‌گویم آن بشویم، اما چیزهایی را که فهمیدیم که باید انجام بدهیم، دروغ نگوئیم، غیبت نکنیم، تهمت نزنیم، فکر باطل نکنیم، لغوی بر زبانتان جاری نشود، تا چه رسد به اینکه بی‌حرمتی، انجام شود. نباید آبروی کسی را به خطر بیندازیم. کافی است به اینها عمل بکنیم، بعد ببینیم قلب چه نورانیتهایی پیدا می‌کند، بر یقین انسان چگونه افزوده می‌شود و چگونه شعله‌های معرفت برای رسیدن به کمال بیشتری از ایمان و تقویت معرفت انسانی جرقه می‌زند!

خدا به حق محمد و آل محمد، همه شما را در سایه پیروی رسول گرامی و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و به حرمت آنچه که در این راه مایه گذاشتید، یاری بفرماید! برادران! سرمایه‌تان خیلی ارزش دارد، و با این سرمایه خیلی می‌شود سود برد. هشت سال در راه خدا همه چیز را فدا کردید، به زودی از دستش ندهید! به حرمت معصومین و خون‌های پاک و به دعا‌های خیر همه شهدا و به آنچه از خود تا به حال مایه گذاشته‌اید، خداوند ایمان شما را به مرحله کمال و یقین شما را به بالاترین مرحله یقین برساند! و در سایه این یقین و آن ایمان، نیت ما اصلاح و عمل ما عمل شایسته و بهترین زندگی در دنیا و آخرت و بیشترین توشه را برای خودتان فراهم بفرماید. امیدواریم وجود نازنین امام مایه خیر و سلامت و سرفرازی هموطنان باشد، و با پیروی شما عزیزان با سرفرازی برای کسب موفقیت به آنها ببینند! والسلام! ■